



اصول فقه ۳ (حلقه ثانیه)

سطح ۲

درس ۴۲

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی

آموزشیار: آقای علی خالق‌پور

مقدمه

شارع مقدس قیود و شرائطی را برای احکام خود قرار می‌دهد و بدین ترتیب حصه‌ای از مأموریه را از مکلفین طلب می‌کند؛ اما برخی قیود و شرائط، امکان قرار گرفتن در متعلق حکم را ندارند؛ از این رو وجه عدم ذکر آنها در متعلق حکم روشن نخواهد شد که آیا بدلیل عدم مطلوبیت است یا به واسطه عدم امکان اخذ. یکی از این قیود، علم به حکم است که ذکر آن در برخی موارد مستلزم محال است. در این درس به یکی از اقسام اخذ علم به حکم در متعلق تکلیف خواهیم پرداخت که برخی قائل به استحاله آن شده‌اند و دو وجه برای استحاله آن ذکر شده است که تنها وجه دوم مورد تأیید شهید صدر می‌باشد. امکان یا استحاله اخذ این قید، تأثیر مستقیمی در اشتراک یا عدم اشتراک احکام بین عالم به حکم و جاهل به حکم دارد که در آینده بدان اشاره خواهیم نمود.

متن درس

أخذ العلم بالحكم فى موضوع الحكم

استحالة اختصاص الحكم بالعالم به:

إذ جعل الحكم على نحو القضية الحقيقة و أخذ فى موضوعه العلم بذلك الحكم، اختص بالعالم به و لم يثبت للشاك أو القاطع بالعدم، لأن العلم يصبح قيذا للحكم، غير أن أخذ العلم قيذا كذلك قد يقال: إنه مستحيل و برهن على استحالة بالدور، و ذلك لأن ثبوت الحكم المجعول متوقف على وجود قيوده، و العلم بالحكم متوقف على الحكم توقف كل علم على معلومه، فإذا كان العلم بالحكم من قيود نفس الحكم، لزم توقف كل منهما على الآخر، و هو محال. و قد أجيب على ذلك بمنع التوقف الثانى، لأن العلم بشىء لا يتوقف على وجود ذلك الشىء و إلا لكان كل علم مصيبا، و إنما يتوقف على الصورة الذهنية له فى أفق نفس العالم، أى أن العلم يتوقف على المعلوم بالذات، لا على المعلوم بالعرض فلا دور. إلا أن هذا الجواب لا يزعم الاستحالة العقلية، لأن العقل قاض بأن العلم وظيفته تجاه معلومه مجرد الكشف و دوره دور المرأة، و لا يعقل للمرأة أن تخلق الشىء الذى تكشف عنه فلا يمكن أن يكون العلم بالحكم دخيلا فى تكوين شخص ذلك الحكم.

غير ان هذه الاستحالة إنما تعنى عدم إمكان أخذ العلم بالحكم المجعول قيذا له، و أما أخذ العلم بالجعل قيذا للحكم المجعول فلا محذور فيه بناء على ما تقدم من التمييز بين الجعل و المجعول فلا يلزم دور و لا إخراج للعلم عن دوره الكاشف البحث.

اخذ علم به حکم در موضوع حکم

شارع مقدس می‌تواند شرائطی را در موضوع حکم اخذ کند و قیودی را در حکم لحاظ بنماید، مانند استطاعت که شارع آن را در وجوب حج قید نموده‌است.

اکنون این سؤال مطرح است که آیا شارع می‌تواند همانند استطاعت، علم به حکم را نیز در موضوع حکمی اخذ کند؟ به تعبیر دیگر آیا شارع می‌تواند برای فعلیت یک حکم، حصول علم به حکم را شرط نماید؟ این مسئله چهار صورت دارد:

یک: علم به یک حکم را در موضوع همان حکم اخذ شود.

دو: علم به یکی از دو حکم متخالف را در موضوع حکم متخالف دیگر اخذ شود.

سه: علم به یکی از دو حکم متضاد را در موضوع حکم متضاد دیگر اخذ شود.

چهار: علم به یکی از دو حکم متماثل را در موضوع حکم متماثل دیگر اخذ شود.

پس در این جا با دو حکم مواجهیم؛ یک حکم همان حکمی است که علم به آن در موضوع اخذ شده و حکم دیگر حکمی که علم به حکم دیگر در موضوع آن اخذ شده است؛ این دو حکم یا عین هم و یا مخالف هم و یا ضد هم و یا مثل هم هستند.

حالت نخست - که در این درس بررسی می‌شود - این است که علم به یک حکم در موضوع همان حکم اخذ شود؛ مثل اینکه شارع مقدس بگوید: «شرب خمر حرام است بر کسی که علم به این حکم داشته باشد» یا «حج واجب است بر کسی که علم به آن داشته باشد».

اگر در موضوع حکمی که به صورت قضیه حقیقه جعل شده است، علم به همان حکم اخذ شده باشد، این حکم مختص به عالم خواهد بود و شامل شخص شاک و جاهل نخواهد بود. هم‌چنین شامل کسی که قطع به عدم این حکم داشته باشد نیز نخواهد بود.

حال سؤال این است که آیا چنین چیزی ممکن است یا محال؟

FG

۱. اخذ علم به یک حکم در موضوع همان حکم
 ۲. اخذ علم به یک حکم در موضوع حکم مخالف
 ۳. اخذ علم به یک حکم در موضوع حکم مضاد
 ۴. اخذ علم به یک حکم در موضوع حکم مماثل

} صور اخذ علم به حکم در موضوع

تطبیق

أخذ العلم بالحکم فی موضوع الحکم؛ استحالة اختصاص الحکم بالعالم به:

اخذ علم به حکم در موضوع حکم؛ محال بودن اختصاص حکم به عالم به حکم:

إذا جعل الحکم علی نحو القضية الحقیقة و أخذ فی موضوعه العلم بذلک الحکم،

هنگامی که جعل حکم به صورت قضیه حقیقه باشد و در موضوع حکم، علم به آن حکم اخذ شده باشد

اختص بالعالم به و لم يثبت للشاك أو القاطع بالعدم، لأن العلم يصيح قيدا للحكم

(حکم) مختص به عالم به حکم می‌گردد و برای شاک یا قاطع به عدم حکم ثابت نمی‌گردد؛ چراکه علم، قید حکم گشته است.

SCO۱: ۶:۰۱

اخذ علم به حکم در موضوع همان حکم

بیان شد که یکی از حالات اخذ علم به حکم در موضوع حکم، این است که علم به حکم در موضوع خودش اخذ شود. برخی این حالت را محال می‌شمارند و آن را مستلزم دور می‌دانند؛ زیرا اگر علم به حکم در موضوع حکم اخذ شده باشد، لازمه‌اش توقف حکم بر علم به حکم می‌باشد، چون موضوع هر حکمی به مانند علت آن حکم است و هر حکمی منوط بر موضوع خود است و از آنجا که علم به حکم در موضوع حکم اخذ شده است، این حکم منوط بر علم بر حکم می‌شود و این یعنی توقف حکم بر علم به خودش.

از طرف دیگر می‌دانیم که علم به یک شیء منوط بر ثبوت و وجود خود آن شیء است و نمی‌توان علم به یک شیء داشت در حالی که آن شیء ثابت نیست. پس اول باید یک شیء ثابت باشد تا در مرحله بعد بتوان بدان علم پیدا کرد؛ یعنی تا معلومی نباشد محال است انسان بدان علم پیدا کند، لذا علم به حکم هم، متوقف بر ثبوت خود حکم است.

اینجاست که با دور مواجه می‌شویم؛ زیرا از یک طرف ثبوت حکم منوط بر علم به حکم شد، چون ثبوت هر حکمی متوقف بر موضوع آن است. و از طرفی، علم به حکم هم متوقف بر ثبوت خود حکم است. با وجود دور می‌توان نتیجه گرفت که اخذ علم به حکم در موضوع آن، محال است.

تطبیق

غير أن أخذ العلم قيدا كذلك قد يقال: إنه مستحيل و برهن علی استحالة بالدور،

الا اینکه گفته شده است که اخذ علم به عنوان این گونه قیدی، محال است و بر استحاله آن به دور استدلال کرده‌اند.

و ذلك لأن ثبوت الحكم المجعول متوقف علی وجود قيوده^۱

و این از آن روست که ثبوت حکم مجعول، متوقف بر وجود قیودش می‌باشد.

و العلم بالحکم متوقف علی الحکم توقف کل علم علی معلومه، فإذا كان العلم بالحکم من قيود نفس الحکم، لزم توقف کل منهما^۲ علی الآخر، و هو^۳ محال.

و علم به حکم هم متوقف بر حکم است؛ مانند توقف هر علمی بر معلومش. پس اگر علم به حکم از قیود خود حکم باشد، توقف هر کدام از آن‌ها بر دیگری لازم می‌آید و این محال است.

۱. مرجع ضمیر: حکم مجعول

۲. مرجع ضمیر: علم به حکم و حکم.

۳. مرجع ضمیر: توقف هر کدام از علم به حکم و حکم بر دیگری.

پاسخ به اشکال «اخذ علم به حکم در موضوع خودش»

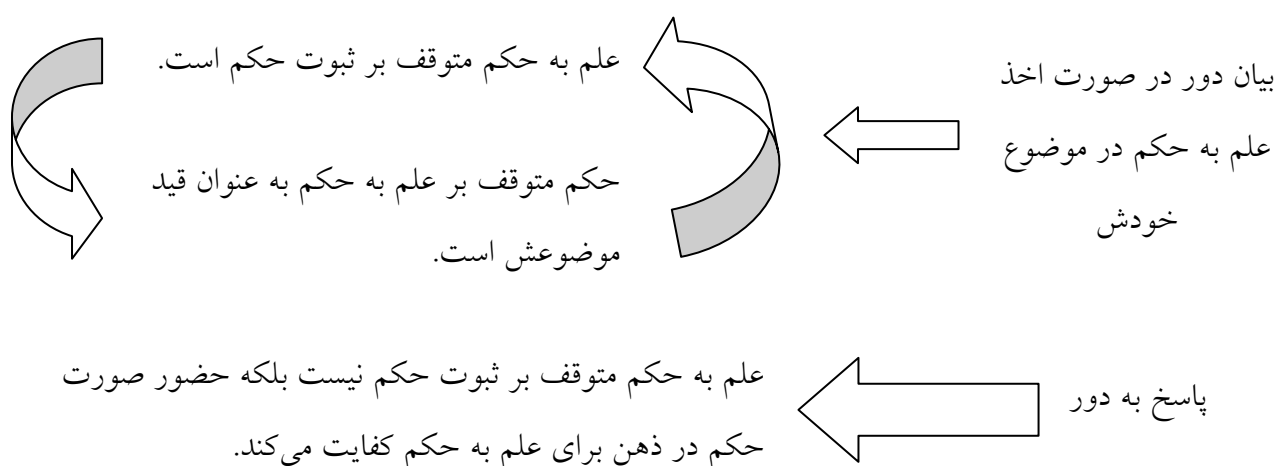
تا بدین جا گفته شد که برخی اخذ علم به حکم را در موضوع همان حکم مستلزم دور می‌دانند. در پاسخ به این بیان برخی گفته‌اند که توقف دوم -یعنی توقف علم به حکم بر ثبوت حکم- صحیح نیست. در صورتی که علم به حکم در موضوع حکم اخذ شود، ثبوت حکم منوط بر علم به حکم خواهد شد، اما اینکه علم به حکم منوط بر ثبوت خود حکم باشد، صحیح نیست، چون علم به یک شیء همواره منوط بر ثبوت آن شیء نیست.

توضیح: علمی که مطابق با واقع نباشد، جهل مرکب نام دارد. در جهل مرکب، انسان قطع به ثبوت چیزی پیدا می‌کند در حالی که اساساً آن چیز در واقع ثابت نیست. بنابراین اگر علم به هر چیزی منوط بر ثبوت آن چیز در واقع باشد، دیگر جهل مرکب یا علم غیر مطابق با واقع وجود نخواهد داشت، درحالی که وجداناً اینگونه نیست و انسان به جهل مرکب مبتلاست. لذا علم به حکم، منوط بر ثبوت آن حکم در واقع نیست.

اگر بخواهیم بحث را اندکی دقیق‌تر مطرح کنیم باید از دو اصطلاح معلوم بالذات و معلوم بالعرض استفاده کنیم. انسان وقتی علم به یک شیء خارجی پیدا می‌کند در واقع، از آن چیز صورت و تصویری در ذهن خود می‌سازد. آنچه بدان علم دارد همان صورت ذهنی است که کاشف از شیء خارجی است. لذا به آن گفته می‌شود «معلوم بالذات»؛ اما خود آن شیء که در خارج محقق است نزد انسان حاضر نیست تا حقیقتاً معلوم آدمی باشد، بلکه «معلوم بالعرض» است؛ بنابراین دو قسم معلوم خواهیم داشت.

با توجه به این مقدمه باید گفت که در واقع، علم به شیء بر صورت ذهنی آن متوقف است، نه بر وجود خارجی آن؛ در نتیجه علم به حکم منوط بر ثبوت حکم در واقع نیست، بلکه برای علم به حکم حضور صورت حکم در ذهن کفایت می‌کند، اگر چه با واقع مطابقت نداشته باشد. با این بیان، دوری که ادعا شده بود از بین می‌رود و استحاله منتفی می‌شود.

FG



تطبیق

و قد أجيب على ذلك بمنع التوقف الثاني^۱، لأن العلم بشيء لا يتوقف على وجود ذلك الشيء و إلا لكان كل علم مصيباً،

و جواب داده شده است به این دور با منع توقف دوم؛ چراکه علم به شيء متوقف بر وجود آن شيء نیست، وگرنه تمام علم‌ها مطابق با واقع می‌بود.

و إنما يتوقف^۲ على الصورة الذهنية له^۳ في أفق نفس العالم، أي أن العلم يتوقف على المعلوم بالذات، لا على المعلوم بالعرض فلا دور.

و علم به شيء تنها متوقف بر صورت ذهنیه آن شيء است؛ یعنی علم متوقف بر معلوم بالذات است، نه معلوم بالعرض. پس دوری در کار نیست.

SCO۲: ۱۷:۲۴

جواب مصنف به رد استحاله

همان‌طور که بیان شد، برخی قائل به استحاله اخذ علم به حکم در موضوع همان حکم می‌باشند و آن رامستلزم دور می‌دانند و برخی دیگر در پاسخ، یکی از ارکان دور را باطل شمرده و توقف علم به شيء را بر ثبوت آن شيء ثابت نمی‌دانند و این‌گونه به قائلین به استحاله جواب داده‌اند.

از دید مصنف چنین جوابی نمی‌تواند استحاله عقلی را بردارد. عقل انسان قضاوت می‌کند که وظیفه علم در مقابل معلوم، کشف بوده و نقش آن انعکاس واقعیت است؛ لذا وقتی به نفس خود مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که علم به هر چیز در مقابل آن چیز منفعل است و از آن کشف می‌کند و معقول نیست که این علم، نقش فعال در قبال آن شيء ایفا کند.

اگر علم به حکم را قید موضوع حکم قرار دهیم، نقش فعال بدان داده‌ایم؛ چراکه موضوع و قیود آن به منزله علت حکم‌اند، در حالی که علم همواره نقش انفعالی و کاشف در مقابل معلوم دارد.^۴

^۱. توقف علم به حکم بر حکم.

^۲. مرجع ضمیر فاعلی: العلم بالشيء.

^۳. مرجع ضمیر: شيء.

^۴. باید توجه شود که این کلام مصنف، در مقام رد پاسخی که به دور داده شد نیست، بلکه ایشان می‌فرمایند حتی اگر این پاسخی که به دور داده شد درست باشد و دور منتفی گردد، باز هم استحاله باقی است و ایشان دلیل دومی برای بیان استحاله تقریر می‌فرمایند. پس خلاصه کلام اینکه دو بیان برای استحاله مطرح شده است. اول: دور، که بوسیله برخی جواب داده شده است و دوم: خروج علم از نقش کاشفیت صرف. در ادامه خواهید دید که مصنف برای حل مشکل استحاله، راه حلی ارائه خواهند نمود که از هر دو وجهی که برای استحاله بیان شده است مصون می‌باشد.

^۵. و قد برهن علی استحالته بوجه.

منها: ان الافتراض المذكور يجعل الحكم المقطوع منوطاً بنفس القطع، و هذا أمر يستحيل ان يسلم به القاطع لأنه يخالف طبيعة الكاشفية في القطع، التي تجعل القاطع دائماً يرى ان مقطوعه ثابت بقطع النظر عن قطعه.

تطبیق

إلا أن هذا الجواب لا يزعم الاستحالة العقلية، لأن العقل قاض بأن العلم وظيفته تجاه معلومه مجرد الكشف و دوره دور المرأة،

ولی این جواب، استحاله عقلی را متزلزل نمی‌کند؛ چراکه عقل قضاوت می‌کند به اینکه وظیفه علم در قبال معلوم، صرفاً کشف است و نقش او نقش آینه است

و لا يعقل للمرأة أن تخلق الشيء الذي^۱ تكشف عنه^۲ فلا يمكن أن يكون العلم بالحكم دخيلاً في تكوين شخص ذلك الحكم.

و برای آینه معقول نیست که چیزی را که از آن پرده برمی‌دارد، خلق کند. پس ممکن نیست که علم به حکم، دخیل در تکوین و به وجود آمدن همان حکم باشد.

تحلیل مصنف از استحاله

از دیدگاه شهید صدر، برای بررسی استحاله یا عدم استحاله اخذ علم به حکم در موضوع همان حکم، باید ببینیم که مراد از علم به حکم، علم به کدام یک از مراتب حکم است. در مباحث پیشین دانستیم که حکم، یک مرتبه جعل و یک مرتبه فعلیت دارد. اگر منظور، علم به جعل حکم باشد هیچ مانع عقلی برای اخذ در موضوع وجود ندارد؛ نه دور لازم می‌آید و نه لازم است که علم در آن واحد نقش فعال و منفعل بازی کند. مشکل دور و دو وجهی شدن نقش علم تنها در صورتی قابل طرح است که متعلق علم را فعلیت حکم بدانیم.

توضیح مطلب این‌که اگر شارع مقدس علم به جعل حکم را قید موضوع حکم قرار دهد، فعلیت حکم متوقف بر علم به جعل حکم می‌شود؛ چراکه هر قیدی که در حکم اخذ شود، فعلیت حکم بر آن متوقف است؛ اما علم به جعل متوقف بر فعلیت نیست؛ زیرا روشن است که علم به جعل متوقف بر خود جعل است، نه بر فعلیت، لذا دوری لازم نمی‌آید.

با این توضیح، مشکل دیگری که مربوط به رابطه علم و معلوم بود نیز برطرف می‌شود؛ چراکه علم به جعل نسبت به جعل حکم نقش انفعالی دارد و نسبت به فعلیت حکم نقش فعال به عهده می‌گیرد و این دو نقش متضاد را در مقابل شیء واحد پذیرا نشده است، لذا اشکالی متوجه آن نیست.

اما اگر علم به جعل در موضوع حکم اخذ نشود - بلکه علم به فعلیت در موضوع حکم اخذ گردد - امکان مطرح کردن دور پابرجاست؛ چون می‌توان گفت فعلیت حکم منوط بر علم به فعلیت به عنوان قید موضوع است و علم به فعلیت هم منوط بر ثبوت فعلیت در خارج است، اگرچه که به دور جواب داده شده است.

و منها: انه يلزم الدور في مرحلة وصول التكليف لأن العلم بكل تكليف يتوقف على العلم بتحقيق موضوعه، و موضوعه بحسب الفرض هو العلم به فيكون العلم بالتكليف متوقفاً على العلم بالعلم بالتكليف. و العلم بالعلم نفس العلم، لأن العلم لا يعلم بعلم زائد بل هو معلوم بالعلم الحضورى لحضوره لدى النفس مباشرة، و هذا ينتج توقف العلم على نفسه. (دروس فی علم الأصول، حلقه ثالثه، ص ۲۱۲، أخذ العلم بالحكم في موضوع نفسه).

^۱ صفت الشيء.

^۲ مرجع ضمير: الذي.

علاوه بر این، علم به فعلیت در عین حالی که نقش کاشفیت و انفعالی دارد، نقش فعال و خالقیت نیز بر عهده گرفته است و هر دوی این موارد محال است.

FG

<p>۱. به دلیل دور؛ که این دلیل رد شده است.</p> <p>۲. به دلیل خروج علم از نقش کاشفیت صرف.</p>	<p>۱. مراد، علم به فعلیت حکم باشد: محال است</p>	<p>اخذ علم به حکم در موضوع خودش</p>
<p>۲. مراد، علم به جعل حکم باشد: هیچ مانعی ندارد و نه دور لازم می آید و نه خروج علم از نقش کاشفیت صرف.</p>	<p>۲. مراد، علم به جعل حکم باشد: هیچ مانعی ندارد و نه دور لازم می آید و نه خروج علم از نقش کاشفیت صرف.</p>	

تطبیق

غیر ان هذه الاستحالة إنما تعني عدم إمكان أخذ العلم بالحكم المجعول قيدا له،

الا اینکه این استحاله تنها به معنای عدم امکان اخذ علم به حکم مجعول بعنوان قید آن است.

و أما أخذ العلم بالجعل قيدا للحكم المجعول فلا محذور فيه بناء على ما تقدم من التمييز بين الجعل و المجعول

و اما اخذ علم به جعل به عنوان قید حکم مجعول محذوری ندارد، (البته) بنابر آنچه گذشت مبنی بر تمایز بین جعل و مجعول.

فلا يلزم دور و لا إخراج للعلم عن دوره الكاشف البحث.

پس دور و خارج کردن علم از نقش کاشفیت صرفش لازم نمی آید.

SC03: ۲۸:۵۶

چکیده

۱. اخذ علم به حکم در موضوع حکم چهار صورت دارد:
 یک: علم به یک حکم را در موضوع همان حکم اخذ شود.
 دو: علم به یکی از دو حکم متخالف را در موضوع حکم متخالف دیگر اخذ شود.
 سه: علم به یکی از دو حکم متضاد را در موضوع حکم متضاد دیگر اخذ شود.
 چهار: علم به یکی از دو حکم متمائل را در موضوع حکم متمائل دیگر اخذ شود.
۲. اگر در موضوع حکمی که به صورت قضیه حقیقه جعل شده است علم به همان حکم اخذ شده باشد، این حکم مختص به عالم خواهد بود.
۳. برخی اخذ علم به یک حکم را در موضوع همان حکم را محال می‌شمارند و آن را مستلزم دور می‌دانند؛ زیرا اگر علم به حکم در موضوع حکم اخذ شده باشد لازمه‌اش توقف حکم بر علم به حکم می‌باشد؛ چراکه موضوع هر حکمی به مانند علت آن حکم است؛ از طرف دیگر می‌دانیم که علم به یک شیء منوط بر خود آن شیء و اول باید یک شیء ثابت باشد تا در مرحله بعد بتوان بدان علم پیدا کرد.
 پاسخ به دور: علم به یک شیء همواره منوط بر ثبوت آن شیء نیست و اگر علم به هر چیزی منوط بر ثبوت آن چیز در واقع باشد، دیگر جهل مرکب یا علم غیر مطابق با واقع نخواهیم داشت.
 در واقع علم به شیء بر صورت ذهنی آن متوقف است نه بر وجود خارجی آن؛ در نتیجه برای علم به حکم، حضور صورت حکم در ذهن کفایت می‌کند، اگرچه با واقع مطابقت نداشته باشد.
 به عقیده شهید صدر، حتی اگر این پاسخی که به دور داده شد درست باشد و دور منتفی گردد، باز هم استحاله باقی است؛ زیرا اگر علم به حکم را قید موضوع حکم قرار دهیم، نقش فعال بدان داده‌ایم؛ چراکه موضوع و قیود آن به منزله علت حکم‌اند، در حالی که علم همواره نقش انفعالی و کاشف در مقابل معلوم دارد.
۴. به عقیده شهید صدر، اگر منظور از قید، علم به جعل حکم باشد هیچ مانع عقلی برای اخذ در موضوع وجود ندارد، بدین معنا که نه دور لازم می‌آید و نه لازم است که علم در آن واحد نقش فعال و منفعل بازی کند و مشکل دور و دو وجهی شدن نقش علم تنها در صورتی قابل طرح است که متعلق علم را فعلیت حکم بدانیم.